استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

لمبه رنگریز- "متا"- (ن- جلیل زاد)- افغان – جرمن آنلاین جمعه ۲۷ نوامبر ۲۰۲۶

تبصره ها: حمید انوری

بنیادِ سیاست دانش است،
نه ایمان به یک نام یا ایدئولوژی

۲۶ نوامبر ۲۰۲۶

تاریخ ما نشان داده که ملتِ بی حزبِ دانا،

شکارِ حزبِ مسلحِ نادان می شود."حزب دیموکراتیک خلق، مسلح نبود، بلکه مسلح ساخته شد، ولی و اما و مگر، اگر آن حزب منحوس مسلح ساخته شد و دست به کودتا زد، عملکرد از تجاوزگران روسی بود و رهبری آن کودتای ننگین و خونین نیز به دست تجاوزگران روسی بود."

کشوری که پنجاه سال در آتش سوخته، هنوز یک پرسش ساده را از خود نپرسیده است :

چرا هر حزبی که ساختیم، به جای آنکه خانه ای مردم شود، سنگرِ یک رهبر و یک مرد شد؟

"مردم عام افغانستان هرگز حزبی نساختند، بلکه فقط یک مشت افراد وامانده و مردم رانده و خدا شرمانده بودند که تحت نام های مقدس "خلق" و"پرچم" به دستور اربابان روسی شان حزبی را اساس گذاشتند، فقط به همین منظور که افغانستان آرام و آباد و سربلند را به اغتشاش بکشند و..."

هیچ ملتی نمی گذارد کسی که فنِ جراحی نیاموخته، کارد به دست بگیرد و بر تن بیمار بنشیند .

"نخست اینکه افغانستان بیمار نبود، دوم اینکه احتیاج به جراحی نداشت، سوم اینکه ملت شریف افغان در آن جراحی هیچ تقصیری نداشت، چارم هم اینکه جراح ها همه روسی بودند و صرف چند خداشرمانده و مردم راندهٔ خلقی- پرچمی بودند که زمینهٔ آن جراحی خونین و ننگین را آماده ساختند و باقی قضایا..."

اما ما سرنوشتِ یک ملت را بارها به دستِ کسانی سپردیم که از علمِ سیاست جز چند شعار و یک کتابچه چیزی نمی دانستند ." کودتا اما معنی دیگر دارد."

هر حزب و سازمان و جریانی که در این نیم سده پدید آمد، بر دو ستون ایستاد :

دلبستگی به یک رهبر، و باور به یک فلسفه ای سیاسی ."حزب یعنی همین."

هیچ کدام بر ستونِ سوم نایستادند، همان ستونی که احزابِ پایدارِ جهان بر آن بنا شده اند: دانش، برنامه و ارادهٔ اقتدارِ ملی." کاش یک مثال هم ذکر می شد، که نشده است."

حزب در معنای راستینش ابزارِ رسیدن به قدرت است، آن هم قدرتی مشروع و پاسخ گو .

"معنی اصلی و حقیقی حزب:(گروه، دسته، فرقه یا یاران و همراهان دارای هدف و عقیده مشترک. قدرت مشروع و پاسخگو در این تعریف، اضافی است."

گروهی از مردمان در گذرگاه های معین تاریخ گرد هم می آیند و اهدافِ ملی را پیشِ روی یکدیگر می نهند ."این تعریف به اصطلاح وطنی ما، من درآوردی است و دگر هیچ."

می پرسند کشور چه می خواهد، از کجا آغاز کنیم، چه کسی کدام بار را بردارد، و اگر مردم رأی دیگری دادند، چگونه کناره بگیریم ." خواب است و خیال است و محال است و جنون. به اصطلاح وطنی ما(خیال پلو.)"

حزب یعنی داوری، گزینش، چانه زنی، آموزش کادر و آماده سازیِ دولتی که فردا باید مکتب بسازد، گمرک را اداره کند، حقوق دان و قاضی و اقتصاد دان ووو , تربیت کند و قیمتِ نان را پایین بیاورد ." البته در خیال و حافظهٔ هوش مصنوعی."

در این تعریف، رهبر مهره ای از یک ساختار است و ایدئولوژی یک ابزارِ فکری میان ابزارهای دیگر.

ما این را وارونه ساختیم ." وارونه اصطلاح فارسی ایران است و در افغانستان آنرا معکوس یا هم سرچپه گویند، اما هوش مصنوعی هنوز این نازکی ها و تفاوت ها را نمی داند.

در سرزمین ما، حزب پیرامونِ یک نامِ پرآوازه شکل گرفت و پیمانِ عضویتش وفاداری به همان نام بود .

" کاش هوش مصنوعی آن (نام پرآوازه) را ذکر میکرد تا ما هم دانسته می شدیم."

هر چه رهبر گفت، برنامه شد و هر که پرسید، مشکوک .

پرسش های بنیادین هرگز پاسخ نیافتند :

مالیاتِ ولایت چگونه گرفته شود؟

آب میان دو دهکده چگونه تقسیم شود؟

مکتبِ دخترانِ دورافتاده با کدام بودجه و کدام معلم برپا شود؟ " درست آن مکتب دور افتادهٔ دختران است."

اقتصادِ ملتی که پنجاه سال جنگیده چگونه از نو بر پا شود؟

به جای این پرسش ها، شعار گذاشتند، شعاری درخشان و بی هویت ، که هیچ ماه و هیچ سالی را به قرارداد و آمار و ضرب الاجل نمی پیوست." شعار های هفتگانه و هشتگانهٔ حزب دیموکراتیک خلق که هزاران هزار قربانی از مردم ما گرفت، هنوز به هوش مصنوعی تغذیه نشده است."

علمِ سیاست دانشِ همین پرسش هاست. می آموزد قدرت چگونه به دست می آید و چگونه مهار می شود، نهاد چه فرقی با شخص دارد، چرا نظامِ انتخاباتی بر رفتارِ احزاب اثر می گذارد، چگونه ائتلاف بسته می شود و چرا فروپاشیِ دولت ها گاه از لغزشِ یک اداره ای ساده آغاز می شود .

ملت هایی که از جنگ های ویرانگر برخاستند، پیش از آنکه رهبرپرست شوند، سیاست شناس شدند ."یک مشت شعار بی معنی و لفاظی کس مخر."

ما آن را «کارِ اهلِ پوهنتون» پنداشتیم و پوهنتون را میدانِ گفت وگوهای بی پیوند با زندگی .

و آن گاه که میدان خالی ماند، سلاح داران بر آن تاختند." اگر کودتای ننگین روسی در کشور ما صورت نمی گرفت، میدان هرگز خالی نمی ماند و..."

این نخستین هشدار است :

سیاستِ بی دانش، شعر خونین است، نه سیاست ." توهین به شعر و شاعری و یک مقایسهٔ بی معنی."

هر ملتی که علمِ سیاست را به حاشیه براند، سرنوشتش را به دستِ قمار می سپارد، و قمارِ جنگ زدگان بر کفِ همین خاک نوشته شده است."علم سیاست هرگز در کشور ما به حاشیه رانده نشد، بلکه مردم افغانستان بصورت عموم از سیاست و سیاست بازی متنفر بودند و حق هم داشتند و همین حزب و حزب بازی بود که کشور زیبای ما را غرقه در خون فرزندانش نمود و..."

از سوسیالیزم اردوگاهی اردوگاهِ مسکو

تا حجره های شرق میانه ای

پرسشی دردناک تر هم هست :

این الگوهای حزبی از کجا آمدند؟" نخست از روسیه و بعدهم پاکستان و ایران و امریکا و..."

گروهی از تبارِ سوسیالیسمِ اردوگاهی بودند. شاخه ای کوچک از درختی که ریشه اش در مسکو بود و آبش از آنجا می رسید .

گروهی دیگر از تبارِ اخوانیتِ شرق میانه یی بودند، با سرچشمه هایی در قاهره و شبکه هایی که در شهرهای مرزی میوه می دادند ." کور شویم اگر میوهٔ ولو از درخت زقوم هم دیده و یا چشیده باشیم، هر آنچه میوه داد، گویا تعم خون داشت و دگر هیچ."

در ظاهر دو دشمنِ آشتی ناپذیر بودند، یکی سرخ و دیگری سبز، و در نهان دو برادرِ هم سرشت :

هر دو کتاب شان از بیرون آمده بود، هر دو سر به آسمانی دیگر برده بودند، و هر دو پیش از آنکه از خود بپرسند «دهقانِ ما چه می خواهد؟»، پرسیدند «خطِ مرکز چیست؟»

نکته این نیست که اندیشه ای بیگانه ذاتاً زهر است .

اندیشه ها مرز نمی شناسند ." اندیشه های وارداتی، نه زهر، بلکه زهرهلاهل اند."

دموکراسیِ مدرن نیز زمانی در دیارِ دیگری زاده شد، و هر ملتی از سفره ای دانشِ دیگران خورده است ." هر کشور و هر مردم و هر خطهٔ شرایط خاص خود را دارد و آنچه وارداتی است، نتیجهٔ خونبار دارد."

درد، سرچشمه نیست , بندگی است ." این جمله کاملاً بی معنی و جفنگ است، اما هوش مصنوعی هنوز از این قافله فرسخ ها فاصله دارد."

وقتی اندیشه ای را بی آنکه بر خاکِ خود بیازماییم و بومی کنیم، چون وحی می پذیریم, وقتی راهنمایی، پول، آموزش و گاه سلاح را از همان منبعی می گیریم که «خط» را هم از آنجا می گیریم, وقتی حزب شعبه ای از یک مرکزِ فرامرزی می شود، دیگر حزبِ ملی نیست، نمایندگی است .

و نماینده منافعِ مرکزِ خود را می پاید، نه منافعِ مردمِ محلی را.

پیامدهایش را در این پنجاه سال دیدیم .

چنین حزب هایی ناگزیر به رهبرپرستی می افتند، زیرا وقتی برنامه از بیرون می رسد، تنها سرمایه ای درونی وفاداری به آورنده ای برنامه است .

نقد خیانت می شود، چون نقد، یعنی پرسش از مرکز , از رهبری .

اختلاف به انشعاب می انجامد، زیرا حزبِ رهبرمحور راهِ حلِ درونی ندارد :

یا باید تسلیم شد، یا جدا شد، یا حذف شد .

به همین سبب، از دلِ هر جریان، جریان های کوچک تر و کینه توزتر زاده شد، و هر پاره ای دیگری را بیش از دشمنِ اصلی دشمن داشت ."درست مانند احزاب خلق و پرچم"

و سرانجام حزب با میلیشیا درآمیخت ." درست مانند ازدواج پرچم- دوستم"

آنجا که نهادِ مدنی شکل نگرفته، سازمانِ سیاسی ناچار به سازمانِ مسلح پناه می برد. بدین ترتیب «حزب» در حافظه ای مردم ما با جنگ مترادف شد .

امروز بسیاری از افغان‌ها از شنیدنِ این لغت می رمند، و حق دارند ." رمیدن به حیوانات می آید و به انسان ها فرار درست تر می نماید، اما هوش مصنوعی از این قافلهٔ جبر زمان به فرسخ ها فاصله دارد و..."

اما ما نباید از آنچه حزب های بد کردند، به ضد حزب بودن پناه ببریم ." کاش هوش مصنوعی از یک حزب خوب نام میبرد تا ما هم دانسته می شدیم."

این چون ترکِ طبابتی است از ترسِ یک جراحِ نادان." کس طبابت را ترک نکرده و نمی کند، اما مریض گاهگاهی از داکتر نادان فرار میکند و این خیلی هم طبیعی است."

ریشه ای دیگرِ این درد، ناتوانی در دیدنِ خود است .؟!

حزب هایی که نگاهشان به مسکو یا قاهره یا هر پایتخت دیگر بود، کوچه های کابل، بازارهای هرات، کشتزارهای ننگرهار، چراگاه‌های غور و بامیان را درست نمی دیدند ." می دیدند، اما شهامت اعتراف نداشتند و ندارند هنوز."

جامعه ای ما هزار پوشش و هزار زبان و هزار حافظه دارد ." و این است معنی واقعی گلستان."

حزبِ ملی باید با همه ای این رنگ ها سخن بگوید، نه آنکه ملتی را به یک قالبِ وارداتی بفشارد .

" حزب و حزب بازی هرگز خوشبختی در هیچ کجای این جهان پهناور به وجود نیاورده است و اگر هم آورده باشد، به منزلهٔ قطرهٔ از ابحار تواند بود."

آنان که با نقشه ای دیگران آمدند، ناچار شدند مردم را بریزند و دوباره در قالبِ همان نقشه بریزند، و آنچه از این کار بیرون آمد، ویرانی بود.

این دومین هشدار است :

تا زمانی که سرچشمه ای تصمیمِ حزب در بیرونِ مرزها باشد، نامِ «ملی» بر پیشانی اش دروغ است .

حزبِ مقتدر آن است که پشتوانه اش مردم باشد، برنامه اش از مسائلِ همین خاک برخیزد، و همه ای اندیشه ها، شرقی و غربی، در کارگاهِ نیازهای ما ساییده و ساخته شوند.

حرفه‌ی"ای" سیاست

و میثاقی که هنوز نبسته ایم

اگر راه این گونه است، گشایش کجاست؟

پاسخ، پیش از هر چیز، پذیرفتنِ یک واقعیتِ ساده و سخت است :

سیاست حرفه است ." سیاست که حرفه شد، باید لاجرم منبع درآمدی داشته باشد و آنگاه که درآمد داخلی کفاف زیاده خواهی های حزبی را نکرد، دست به دامان کشور های خارجی می شویم و..."

حرفه، یعنی آموختنی، کارآموزی، آزمون، سنجش و پاسخ گویی .

از باقی این سفسطه های هوش مصنوعی میگذریم که ضیاع وقت است.